



به نقل از مجله ی الفبا (ماهنامه ی داخلی حوزه ی هنری) تعهد یا التزام، از جمله اصطلاحاتی است که در قرن اخیر استعمال شد. این اصطلاح هر گاه بدون اضافه به کلمه‌ای دیگر و تنها به کار رود، غالباً به جناح چپ و مارکسیست‌ها مربوط می‌شود. در موارد دیگر همیشه با برچسب خاصی مثلاً تعهد کاتولیکی ... همراه است.¹ در حقیقت با انتظار رمان تهوع، اولین اثر ژان پل سارتر، نقادان دریافتند که تفکر جدیدی در نگرش به انسان و سرنوشت او شکل گرفته است.

در این کتاب، تفکر دربارهٔ زمانی که در راه رفتن کند و بی‌آیندهٔ پیرزنی در کوچه تنگ تصویر شده و از بقیهٔ داستان مجزاست، از جلوه‌های تابناک فلسفهٔ اضطراب است. آن چنان که در فلسفهٔ کی‌یرکه‌گور و دیگران منعکس است.²

کی‌یرکه‌گور - فیلسوف دانمارکی- که او را می‌توان سرسلسلهٔ آگزیستاسیالیست‌های مسیحی نامید، این دلهره و اضطراب را دلهرهٔ ابراهیم³، می‌نامند که فرشته‌ای به ابراهیم دستور می‌دهد تا فرزندش را قربانی کند.

کتاب تهوع پیش از جنگ نوشته شده است و به خوبی آینده‌نگری سارتر را نمایش می‌دهد. «داستان تهوع به صورت خاطرات و یادداشتهای روزانهٔ شخصی به نام آنتوان روکانتن (Antoine Roquentin) درآمده که در بندر بوویل (لوهاور) از شهرهای نورماندی، زندگی می‌کند و به تنفیح سرگذشت یکی از اعیان قرن هجدهم موسوم به مارکی دورولبون (Marquis de Rollebon) مشغول است. روکانتن را به ظاهر می‌توان آزاد و بی‌قید دانست. سنش نزدیک به سی سال است. درآمدی مختصر دارد و از خانواده و شغل و قیدهای زندگی فارغ است. سیر و سیاحت بسیار کرده است و هرچه بخواهد می‌تواند بکند. هر جا بخواهد می‌تواند اقامت گزیند. از همه جهت به نظر آزاد می‌آید، اما سارتر می‌خواهد ثابت کند که روکانتن در حقیقت آزاد نیست؛ شاید وصف واقعی او این باشد که غیر متعهد و غیر ملتزم است. اما فراغ از تعهد و التزام بنا به عقیدهٔ سارتر، آزادی نیست بلکه در واقع تقلید و استهزای آزادی است و نوعی فرار از حریت حقیقی ...»⁴ روکانتن دچار دل آشوبی و استفراغ است. او از شدت ناراحتی و تحریک اعصاب دچار تهوع می‌شود. «تأثیر عامل دیگران، و نظر آنها دربارهٔ تعیین طبیعت و حتی هستی و وجود شخصی انسانی از اموری است که در نظام فلسفی سارتر، بدان اهمیت بسیار داده می‌شود. مشکل روکانتن، تنهایی نیست، او از خود حقیقت و واقعیت، به دور مانده است. با این حال آگاه او از عالم خارج بسیار حاد و دقیق است و اثر آن را بر اعصاب خود احساس می‌کند و اغلب موجب دل آشوبی او می‌شود و حالت تهوع در او تولید می‌کند ...»⁵ «... احساس تهوع در او مزمین می‌شود و دربارهٔ آن می‌نویسد: «این حالت ول کن من نیست، گویی به جای این که او در من باشد، من در او هستم» اشیای مادی در نظرش حکم سریشم را دارند و لزج و غلیظ می‌نمایند. شکایت می‌کند که همهٔ آنها زائد و بی‌هوده و غیر لازمند و موجب ناراحتی او می‌شوند. دلش می‌خواهد که وجود آنها انتزاعی‌تر و شدتشان کمتر و خشکی و سادگی‌شان بیشتر باشد. مردمان دیگر هم اضافی و زائد و مزاحم هستند و همین حکم دربارهٔ خود او هم صادق است؛ خود من هم چنین هستم و ضعیف و قبیح هستم و خیالات خود را هضم می‌کنم و با آنها بازی می‌کنم. من نیز مزاحم آنها هستم. اکنون روکانتن در آستانهٔ کشف مهمی است. لفظ عبث یا باطل و غیر معقول در ذهنش صورت می‌یابد، اما در مقابل الفاظ مقاومت می‌کند و می‌خواهد خود اشیای را درست دریابد...»⁶

روکانتن با وحشت پی می‌برد که امور عالم، قابل پیش‌بینی نیست، اما وقتی علت این وحشت را جویا می‌شود حقایق تازه‌ای بر او مکشوف می‌شود. اگر عالم، ممکن محض باشد، پس حریت صرف، متحقق است. اگر امکان، خود یگانه حقیقت مطلقه باشد، پس هدیه‌ای بلاعوض است، لذا با خود می‌گوید: همه چیز آزاد است ... این باغ و این شهر و خود من همه آزادیم. از این رو حریت چیزی نیست که بتوان با فرار از تعهد و مسئولیت به دست آورد زیرا هم در عالم خارج تحقق دارد و هم در نفس آگاه او...»⁷

اگرستانسیالیسم، کم و بیش به صورت امروزی خود، پس از نخستین جنگ جهانی به وسیله دو استاد فلسفه در آلمان ساخته و پرداخته شد. این دو فیلسوف، کارل یاسپرس (1883 - 1969) و مارتین هایدگر (1889-) بودند.⁸

اگرستانسیالیسم (هستی‌گرایی) مجموعه‌ای از نظریه‌های فلسفی است که مشخصاً بر تقابل میان هستی انسانی و نوع هستی‌ای که اشیای طبیعت از آن برخوردارند تأکید می‌کند. هستی‌گرایی به منزله واکنشی خشونت‌بار بر ضد تصورگرایی فراگیر مطلق هگل، با کی‌یرکه‌گور، آغاز شد.⁹ آنچه کار را در دریافت مفهوم اگرستانسیالیسم، پیچیده می‌کند، این است که اگرستانسیالیستها به دو دسته تقسیم می‌شوند.

زان پل سارتر در این باره می‌گوید:

دسته اول اگرستانسیالیستها می‌سویی هستند که من، یاسپرس و گابریل مارسل (پیرو مذهب کاتولیک) را از زمره آنان می‌شمارم.

دسته دوم اگرستانسیالیستها منکر واجب‌الوجود هستند؛ یعنی هایدگر (Heidegger) و اگرستانسیالیستها می‌سویی و خود من که از گروه آنان هستم.¹⁰

وجه مشترک این دو گروه در آن است که همه معتقدند، وجود مقدم بر ماهت است و به عبارت دیگر، فلسفه را باید از درون‌گرایی آغاز کرد.

«در انسان وجود، مقدم بر ماهت است و در اشیاء، برعکس. هنگامی که شیئی ساخته شده، مثلاً کتابی یا کاردی را در نظر آوریم، این شیء به دست صانعی که تصویری از آن شیء داشته، ساخته شده است. سازنده، تصور خود را از کارد و همچنین فن ساختن کارد را که از پیش معلوم بوده - و جزئی از تصور شیء است و در واقع می‌توان آن را سرمش و دستور العملی نامید - در پیش چشم داشته است و بنابراین کارد در عین حال هم شیئی است که با در نظر داشتن اسلوبی ساخته شده و هم فایده معین دارد. نمی‌توان تصور کرد که کسی کاردی بسازد، بی‌آنکه بدانند این شیء به چه کار می‌آید.

با این مقدمه می‌گوییم که در مورد کارد، ماهت - یعنی مجموعه اسلوبها و دستورا عملها و کیفیاتی که ایجاد شیء و تعریف آن را میسر می‌کند - مقدم بر وجود است. بدین گونه مشخص می‌شود که فلان کارد یا فلان کتاب در برابر من قرار دارد.

بدین سان، ما دیدی صناعی و فنی از جهان داریم که بر مبنای آن می‌توانیم بگوییم، ایجاد مقدم بر وجود است.

در نظر فیلسوفان گذشته (قرن هفدهم) مفهوم بشر در اندیشه خالق، شبیه مفهوم کارد در ذهن صنعتگر است و خداوند بشر را بر طبق اسلوب و مفهومی که از او در اندیشه دارد خلق می‌کند. بنابراین از نظر این فیلسوفان، فرد بشری مفهومی را که در اندیشه خداوند وجود دارد تحقق می‌بخشد. در قرن هجدهم، در فلسفه الحادی، اندیشه خالق از فلسفه رخت بریست؛ اما این اندیشه که ماهت مقدم بر وجود است همچنان باقی ماند.

در این فلسفه‌ها آدمی واجد طبیعتی بشری است و این طبیعت بشری را که همان مفهوم بشر است، نزد همه افراد آدمی می‌توان یافت. این بدان معنی است که هر فرد بشری، نمونه‌ای است جزئی از مفهوم کلی بشر.

بنا به عقیده کانت از این مفهوم کلی، این نتیجه به دست می‌آید که بشر جنگل‌نشین و بشر چادرنشین و بشر شهرنشین قرن جدید، همه در یک تعریف می‌گنجد و همه دارای یک خمیره و یک سرشت اصلی‌اند. بدین گونه در این فلسفه نیز، ماهت بشر مقدم بر آن وجود تاریخی است که ما در طبیعت می‌بینیم.¹¹ در اگرستانسیالیسم سارتر، معنی تقدم وجود، بر ماهت این است که بشر ابتدا وجود می‌یابد، متوجه وجود خود می‌شود، در جهان سر بر می‌کشد و سپس خود را می‌شناسد؛ یعنی تعریفی از خود به دست می‌دهد. بنابراین چون وجود، مقدم بر ماهت شد، بشر مسئول وجود خویش می‌شود و بدین گونه، نخستین کوشش اگرستانسیالیسم، آن است که فرد بشری را مالک و صاحب اختیار آنچه هست قرار دهد و مسئولیت کامل وجود او را بر خود او مستقر کند.¹²

اگرستانسیالیسم می‌گوید: بشر یعنی دلهره. مقصود آنان این است که چون بشر خود را ملتزم ساخت و دریافت که وی نه تنها همان است که موجودیت خود، راه و روش زندگی خود را تعیین و انتخاب می‌کند، بلکه اضافه بر آن قانون‌گذاری است که با انتخاب شخص خود، جامعه بشری را نیز انتخاب می‌کند، چنین فردی نخواهد توانست از احساس مسئولیت تمام و عمیق بگریزد.¹³

بنابر مقدمات بالا سارتر در جای دیگر از آزادی مفهومی ویژه به دست می‌دهد و آن چنین است که: «آزادی هیچ نیست مگر جنبشی که آدمی به مدد آن همواره، بندی از بندهای خود را می‌گسلد و رهایی می‌یابد. آزادی معین و معلوم وجود ندارد؛ باید در مقابله با شهوات، با نژاد، با طبقه، با ملت، آزادی خود را مطالبه و تسخیر کرد. با تسخیر آزادی خود، آزادی دیگران را هم.»¹⁴

«نویسنده هنگامی ملتزم (متعهد) است که می‌کوشد تا از درگیری و التزام، روشن‌ترین و کامل‌ترین آگاه را حاصل کند، یعنی هنگامی که هم برای خود و هم برای دیگران التزام را از مرحله خود به خودی، بی‌واسطه به مرحله تفکر انعکاسی، برساند. نویسنده بهترین واسطه است و التزام او، واسطه شدن است.»¹⁵

به بیان دیگر انسان دارای تفکر انعکاسی است. یعنی انسان موجودی است که می‌داند که می‌داند. تفکر انعکاسی صفتی برای ذهن است که به خود بازمی‌گردد و دربارهٔ حالات خود می‌اندیشد تا بر آنها آگاه یابد. به بیان ساده‌تر تفکر انعکاسی یعنی ادراک و شعور به ادراک.

بنابراین، تعهد یا التزام در ادبیات، باعث می‌شود که ادبیات خودآگاه باشد و بداند که چه می‌نویسد و برای که می‌نویسد و چرا می‌نویسد.

این حالت ادبیات انگیزه‌ای قوی است تا خواننده با مطالعهٔ آن، گذشته و حال خود را ارزیابی کند و ماهت خود را بهتر دریابد.

البته ژان پل سارتر تعهد شعر را به شدت و حدت نثر نمی‌داند، 16 با این حال اکنون که سالها از پیدایش مکتب اگزیستانسیالیسم می‌گذرد، شعر نیز راه تعهد را پیموده است و دوشادوش ادبیات داستانی و سایر هنرها خود را ملتزم و متعهد می‌داند. او می‌گوید: « نویسندهٔ ملتزم می‌داند که سخن همانا عمل است؛ می‌داند که آشکار کردن، تغییر دادن است و نمی‌توان آشکار کرد. مگر آنکه تصمیم بر تغییر دادن گرفت. نویسندهٔ ملتزم آن رؤیای ناممکن را از سر به در کرده است که نقش بی‌طرفانه و فارغانه‌ای از جامعه و از وضع بشری ترسیم کند. انسان موجودی است که در برابر او هیچ موجودی نمی‌تواند بی‌طرف بماند ... و نیز انسان موجودی است که حتی نمی‌تواند موقعیتی را ببیند و آن را تغییر ندهد، زیرا نگاهش منجمد می‌سازد یا منهدم می‌کند یا تراش می‌دهد یا به کردار ابدیت، شینی را در خود شینی تغییر می‌دهد. با مهر و کین و خشم و ترس و شادی و برآشفستگی و ستایش و امید و نومیدي است که انسان و جهان در حقیقت خود بر یکدیگر آشکار می‌شوند.

بهترین نظرگاهی که هنرمند در پرتو آن می‌تواند، هنرمندی متعهد و پویا باشد، واقع‌گرای (رنالیسم) است.» هنرمند رئالیست براساس نظرگاه فلسفی خویش، پدیده‌هایی را که موجودیت خارجی دارند، درک می‌کند. حرکت و جهت حرکتشان را مشخص می‌سازد و تأثیرات متقابل آنها را در یکدیگر درمی‌یابد و سپس با آن‌چنان وسایلی که در اختیار دارد همهٔ این برداشتها را منعکس می‌سازد. اما چنین هنرمندی انسان را چگونه می‌نگرد؟ او خویشتن را چگونه درک می‌کند؟ انسان را چگونه در مقابل طبیعت می‌بیند؟ علاوه بر آن هنگامی که نشان می‌دهد، که ویژگی‌های انسان، محصول شرایط زیست اوست؛ که دروغ، نیرنگ، فحشا، دزدی، جنایت، پستی، رذالت و جنگ، همه و همه محصول رابطهٔ انسان با انسان است، نقش انسان را در تعیین روابط اجتماعی او چگونه در می‌یابد؟ آیا انسان دارای نقش تعیین شده است؟ یا آنکه نقش تعیین کننده نیز دارد؟ ...

این تجزیه و تحلیل به ما امکان می‌دهد که هنر پیشرو را تعریف کنیم و حدود آن را دقیقاً مشخص سازیم و آلودگی‌هایش را بزدا کنیم.

هنر پیشرو هنری است که تأثیرات متقابل جامعه و انسان را در یکدیگر منعکس می‌سازد. به انسان امکان می‌دهد که اولاً پدیده‌های اجتماعی را و به درستی و بدان گونه که در حال حرکت و شدن است، درک کند. ثانیاً او را یاری می‌دهد تا واکنش لازم خویش را در مقابل آنها تعیین کند. می‌کوشد تا حقانیت کوشش انسان را در رهایی از ذلت و زبونی بنمایاند و آگاهمان می‌دارد تا سرمایه‌های پایان ناپذیر درونی خود را در راه کوشش مذکور به کار گیریم.

هنر پیشرو، نمایش پیشرفت شخصیت انسان است. به بیان دیگر عامل مهم و ویژگی اصلی ادبیات و هنر متعهد نگرش خاص به جامعه و مسائل انسان و درک واقعیت است.

هنرمند متعهد به طور عام و شاعر متعهد به خصوص، درک می‌کند که در چه برهه‌ای از زمان زندگی می‌کند و در کجای تاریخ ادبیات کشورش و جهان ایستاده است و چه دوره‌ها و گرایشهای ادبی را پشت سر گذاشته است. شاعر متعهد کسی است که بر درون‌مایه‌های احساسی و فکری خویش به طور کامل چیرگی دارد تا آنجا که این چیرگی به تکامل ادراکات طوری کمک می‌کند که می‌تواند وجودش زمینهٔ آفرینش شعر پویا و متحرک را فراهم سازد. او با آینده‌نگری، بر مبنای درک واقعیت‌های جامعه، درمی‌یابد که در آینده چه مسائلی را پیش‌رو خواهد داشت، و چگونه می‌تواند، آینده را با غلبه بر جبرهای اجتماعی و فردی، دگرگون سازد.

این شاعر همان کسی است که پس از احساس تعهد، قادر است شاعران دیگری را که در مسیر آثار او قرار می‌گیرند، پویا و متحرک سازد و به بیان دیگر، خودآگاه و تکامل ادراکات شاعران متعهد، زمینه‌ساز تعهد و التزام در جامعه را ایجاد و تسریع می‌کند.

پی‌نوشتها :

1. فرهنگ اندیشه‌نو، ویراستار: ع. پاشایی، انتشارات مازیار، تهران، 1369.
2. تعهد کامو، مصطفی رحیمی، انتشارات آگاه، 1362، ص. 15.
3. اگزیستانسیالیسم، مصطفی رحیمی، انتشارات مروارید، 1354، ص. 30.
4. ژان پل سارتر، مورس کرنستن، ترجمه منصور مشکین‌پوش، انتشارات آگاه، چاپ دوم، 1354، ص 28 به بعد به اختصار.
- 5 و 6. پیشین. همان‌جا.
7. اگزیستانسیالیسم چیست، ویلیام بارت، ترجمه منصور مشکین‌پوش، انتشارات آگاه، چاپ دوم، 362.

- ص 16.
8. فرهنگ اندیشه نو.
9. آگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ژان پل سارتر، ترجمه مصطفي رحيمي، ص 20.
10. پيشين، ص 22.
11. پيشين، ص 26.
12. ادبيات چيست، ژان پل سارتر، ترجمه ابوالحسن نجفي و مصطفي رحيمي، كتاب زمان، 1356، ص 101.
13. پيشين، ص 115.
14. پيشين، ص 38.
15. پيشين، ص 42.
16. مختصري درباره هنر، ايرج مهدويان، انتشارات ابن سينا، تبريز، 1352، ص 45.